

بازتاب اندیشه فقهی محقق کرکی

بر مناسبات سیاسی حکومت صفوی با علما

سپیده محمدبیگی دهقی^۱

عصمت کلانتری دهقی^۲

چکیده

صفویه به عنوان مدعیان احیای تشیع در سرزمین اغلب سنی‌نشین ایران، خود را رویاروی علمای اهل سنت یافتند؛ هرچند با حضور قزلباشان پیرامون ایشان تا مدتی از آسیب‌های نظری و عملی علمای اهل سنت در امان ماندند، اما با گذشت زمان و سبک رفتار قزلباشان، آنها را عناصر مناسب برای مشروعیت‌بخشی به خود نیافتند. لذا با تقاضا از علمای تشیع در دربار خود پای گروه سومی به حکومت آنها باز شد که روابط این سه گروه با یکدیگر و با حکومت توسط شخص شاه باید مدیریت و کنترل می‌شد. علمای تشیع با مشاهده نیاز حکومت صفوی به مشروعیت‌بخشی در کنار گسترش مبانی تشیع، سعی کردند برای خود در سلسله‌مراتب سیاسی هم جایی باز کنند. حکومت هم‌گرچه به این امر واقف بود با تصور دارا بودن توان کنترل قدرت‌جویی‌های آنها این مجال را داد. محقق کرکی که یکی از علمای برجسته شیعه در عصر ابتدایی صفوی است، در همین دوره از تاریخ به ایران آمد. فعالیت علمی او در این دوره که از رسمیت یافتن مذهب تشیع در این کشور زمان زیادی نگذشته بود و جامعه از کمبود فقهای شیعه و رساله‌های عملیه به شدت در تنگنا بود، مهم‌ترین عامل در رشد و گسترش تشیع بوده است. محقق کرکی از یک سو با تألیف آثار، تربیت

۱. دانشجوی دکترای تاریخ اسلام دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول)؛ yasbeigi@yahoo.com

۲. کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه الزهرا؛ e.s.kalantari@yahoo.com

طلاب و تأسیس حوزه‌های علمیه و از سوی دیگر، با احیای شعائر شیعه و اقداماتی که در مقام اجرایی به انجام رساند، نقش مهمی در ترویج شیعه و روابط حسنه با حکومت در این عصر به ظهور رساند.

محقق کرکی در زمان خود، با بسترسازی اجتماعی و فرهنگی بر نیابت عامه فقیه در عصر غیبت تأکید کرده است و با استدلال‌های فقهی، مبانی مشروعیت سیاسی و دینی حکومت صفوی را بنیان گذاشت و روابط علما با حکومت را بهبود بخشید. در این مقاله محقق از روش توصیفی - تحلیلی برای بررسی فرضیه مطرح خود استفاده نموده است و درصدد پاسخگویی به این پرسش است که «اندیشه فقهی محقق در زمان صفویه چه تأثیری بر مناسبات سیاسی عصر صفوی پس از او گذاشته است؟» از آنجایی که وی با حل مسئله نماز جمعه در عصر غیبت در عمل برای فقیه اختیاراتی بیش از فتوا و قضاوت قائل شد، به نظر می‌رسد از این طریق بر تقویت جایگاه سیاسی علمای شیعه با نمایندگان قدرت سیاسی در ولایات گوناگون، چه در زمان خود و چه بعد مؤثر بوده باشد و همین مسئله فرضیه تحقیق است که در صورت اثبات پژوهش جدیدی محسوب می‌شود.

واژگان کلیدی: اندیشه فقهی، محقق کرکی، مناسبات سیاسی، ولایت فقیه، حکومت صفوی

مقدمه

تشکیل دولت صفوی در اوایل قرن دهم هجری بر محور مذهبی واحد از حوادث مهم تاریخ ایران است. شاه اسماعیل پس از تشکیل دولت صفوی در ۹۰۷ ق. با اعلام تشیع اثنا عشری به عنوان مذهب رسمی، از یک سو با دور قیب نیرومند در شرق و غرب یعنی ازبکان و عثمانیان مواجه شد. از سوی دیگر، ناگزیر بود دولت خود را با موازین و مذهب شیعه اثنا عشری هماهنگ و متناسب ساخته، جامعه تحت فرمان خود را با نظم تازه مذهبی و سیاسی منطبق نماید. این اقدام مستلزم مبارزه با دو قدرت همسایه که هر دو از مذهب تسنن طرفداری می‌کردند و مخالفان و دشمنان داخلی بود. پادشاه صفوی پس از انهدام قدرت حکومت‌های محلی ایران در راستای استقرار سیاست داخلی، کوشید تا با استفاده از روحانیت تشیع در داخل و خارج کشور و ترغیب آنها به تقویت و تبلیغ مذهب و تدوین کتب و رسائل شیعی، زمینه استحکام مذهب را فراهم سازد.

سختگیری نسبت به علمای شیعه در ادوار قبل از حکومت صفویان موجب پراکندگی علمای شیعه در داخل و خارج ایران شده بود و مراکزی چون جبل عامل، شامات، عراق و بحرین محل تجمع فقهای طراز اول شیعه بود و این امر باعث شد تا دولت تازه تأسیس صفوی ضمن حمایت و تقویت علمای شیعه داخل کشور، زمینه دعوت از علمای این مذهب در خارج از کشور را نیز فراهم سازد. تشکیل دولت نیرومند شیعی صفوی پایگاه مستحکمی را برای مهاجرت علمای شیعه خارج از قلمرو این دولت فراهم کرد. ورود علمای تشیع به ایران از جمله محقق کرکی از جبل عامل و تجمع آنها در مرکز قدرت صفوی و برخورد آنها با روحانیت داخل مملکت، مسائل جدیدی را در قلمرو اندیشه‌های سیاسی و مذهبی پدیدار می‌ساخت و این روند تاریخی که سیاست مذهبی دولت صفوی را به وجود آورد، شامل برخی از نظرات و تفکرات سیاسی و اجتماعی در محدوده مذهب و حکومت و زمینه‌ساز اندیشه‌های سیاسی تازه‌ای گردید.

علمای جبل عاملی با انتقال افکار و دانش خود در زمینه‌های گوناگون، نسلی از فقیهان ایرانی را تربیت کردند که بعدها امور سیاسی دولت صفوی را به دست گرفتند. تلاش آنان برای مشروعیت بخشیدن به دولت صفوی بسیار مؤثر واقع شد. این علما از سویی توانستند فقه شیعه را در ابعاد سیاسی و حکومتی آن غنا بخشند و از سوی دیگر، به حکومت صفویه به مثابه حکومتی شیعه یاری رسانند تا در نظر مردم به منزله حکومتی مشروع پذیرفته شود.

با ظهور صفویه و اعلام رسمیت تشیع بود که دولت و جامعه‌ای براساس سیاستی مذهبی پدیدار شد و در چنین زمینه مساعدی بود که برخورد آراء و عقاید مذهبی که مدت‌ها به حالت تعطیل درآمده بود، آشکار شد.

حکام صفوی برای پاسخگویی به دو نیاز بنیادین، یعنی «عنصر مشروعیت» و «عنصر قانون» در امر تنظیم ساختار اساسی دولت، به شکلی از ولایت و نظارت شرعی تن دادند. شکلی که اندیشه ورزان و فقهای طراز اول شیعه که محقق کرکی نیز یکی از ایشان بود، آن را تجویز می‌کردند. در این مقاله کوشیدیم نقش محقق کرکی، یکی از علمای مهاجر از جبل عامل، در جامعه صفوی و میزان تأثیرگذاری اندیشه‌های فقهی او در حکومت در زمینه مذهب و سیاست و نیز نظریات او در زمینه ولایت فقیه و حدود این ولایت بررسی شود.

فضای فکری و دینی ایران

برای تحلیل و ارزیابی این فضا بایستی آن را در طی قرون گذشته که منجر به روی کار آمدن دولت صفویه شد، بررسی کرد. حمله مغول در قرن هفتم باعث تضعیف موقعیت فقها شده بود. طی دوره حکمرانی ایلخانان، باورهای بدعت‌آمیز در جریان‌های هزاره‌گرا ظهور کرده بود و از هر سو مدعیانی برای مهدویت وجود داشت. فاصله میان حمله مغول تا استقرار حکومت صفوی، دوران عدم ثبات در فضای سیاسی و دینی بود و یک نیروی قدرتمند تمرکز یافته وجود نداشت. این دوره با عصر طلایی طریقت‌های صوفیه مصادف

شده بود و شیوخ صوفی به اقتدار رسیده بودند. جامعه آن روز گرفتار مظاهر زندگی درویشی و صوفی‌گری منحط بود که باعث بی‌اعتنایی به شریعت می‌شد. گروه‌های صوفی عقاید و روش‌های انحرافی خود را در میان مردم تحت لوای طریقت صوفی ترویج می‌کردند. از سوی دیگر، مردم را به قصه‌ها و داستان‌های درویشان سرگرم ساخته بودند. آرای افراطی شیعی میان افراد قبایل ترکمنی تشکیل‌دهنده سپاهیان صفویه رایج بود و منشأ تهدید بالقوه خاندان امپراطوری صفوی گشته بود. از جهتی دیگر، رجال و اشراف مخدوم صفوی شیعه نبودند و همین مسئله، اعتماد شاه اسماعیل به ایشان را سخت می‌کرد. شیعیان در قالب گروه‌های کوچک در سراسر ایران پراکنده بودند. در نتیجه شاه صفوی درصدد تحدید قدرت صوفیان به شریعت روی آورد. این کار تنها با قدرت‌یابی فقها ممکن بود تا عقاید غلات شیعه و مظهریت و حلول، کم‌کم منسوخ شود. تصوف حامی صفویه عزلت و گوشه‌نشینی را دنبال می‌کرد، اما صفویه به قدرتی نیاز داشتند که بیشتر بر امور سیاسی و دنیوی احاطه داشته باشند.

براساس منابع موجود، اکثریت مطلق مردم جامعه در آن دوره، به مذهب تسنن گرایش داشتند. همچنان‌که حاکمان سیاسی مناطق مختلف جهان اسلام سنی‌مذهبان متعصب بودند. در مقابل، پراکندگی جمعیت شیعه به مناطقی از ایران، عراق و لبنان امروزی محدود می‌شد. در غرب ایران دولت عثمانی پیرو مذهب حنفی بود همچنان‌که در شرق، گورکانیان هندوستان هم بر این مذهب بودند (غفاری کاشانی، ۱۳۴۰، ۳۸۴-۳۸۷). مذهب شافعی در بسیاری از شهرهای ایران رواج داشت و ساکنان شرق و شمال شرقی ایران نیز حنفی بودند. در قم، ری، کاشان، آوه، گرگان، طالقان، نیشابور، سبزوار و مشهد شیعیان حاکمیت مطلق داشتند (حسون، ۱۳۸۱، ۱/۳۴۰).

اکثر سنیان ایران که از بیم شاه اسماعیل چاره‌ای جز تسلیم نداشتند، داوطلبانه یا با اجبار مذهب تشیع اثناعشری را قبول نمودند و در کوتاه‌ترین مدت مذهب شیعه بیشتر ولایات

ایران را فراگرفت. بی تردید برقراری تشیع در کشوری که حداقل به طور رسمی قسمت اعظم جمعیت آن سنی بودند، بدون بروز مخالفت یا بدون تعقیب و آزار کسانی که از قبول آن خودداری می‌کردند، میسر نبود. به نوشته سیوری، مجازات نافرمان تا حد مرگ هم می‌رسید و تهدید به کاربرد زور از ابتدا اعمال می‌شد. در مورد عادی، وجود این تهدیدات برای تغییر مذهب کافی بود؛ اما علما سرسخت‌تر بودند. برخی از آنها کشته شدند، عده بیشتری به مناطق سنی‌نشین گریختند (سیوری، ۱۳۷۲، ۲۸).

آنچنان‌که روملوازان زمان توصیف کرده: «در آن زمان مردم از مسائل مذهب جعفری و روایات ائمه اثناعشری اطلاعی نداشتند؛ زیرا از کتب فقه امامیه چیزی موجود نبود و از روی جلد اول کتاب قواعد الاحکام که از تصانیف شیخ جمال‌الدین بن مطهر حلی است، تعلیم و تعلم مسائل دینی می‌نمودند تا آنکه روز به روز آفتاب حقیقت مذهب اثناعشری ارتفاع پذیرفت و اطراف و اکناف عالم از اشراق لوامع طریق تحقیق از مشارق، منور گردیده است» (روملو، ۱۳۵۷، ۸۶).

علاوه بر این، کمبودی نیز در زمینه علمای شیعی وجود داشت و شاه اسماعیل ناچار شد تعدادی از علمای شیعی را از سوریه فرا بخواند. شاهان صفوی برای پرکردن این خلأ و برطرف نمودن این نقیصه، به علمای جبل عامل که از جایگاه علمی والایی برخوردار بودند، متوسل شدند. اینجا بود که مقدمات هجرت این اندیشمندان فرهیخته فراهم گردید؛ هجرت‌هایی که نتیجه آن سرزیرشدن شمار زیادی از علمای عرب شیعه به سوی ایران و استقرار آنان در شهرهای اردبیل، تبریز، قزوین، مشهد و در دوره بعد اصفهان بود. تا آنجا که به صفویه مربوط می‌شد، مهم‌ترین هدف از مهاجرت آنان رواج تشیع در ایران بود (یعقوب‌زاده، ۱۳۸۸، ۴۱). این هجرت برای دولت عثمانی که دشمن سرسخت دولت صفوی محسوب می‌شد، بسیار گران تمام شد؛ زیرا شیعیان کرک نوح رعایای عثمانی بودند و طبعاً هجرت یکی از آنان به ایران و نقش

مهم وی در تکوین این دولت، از نظر عثمانی‌ها یک خیانت تلقی می‌شد (همان). از طرف دیگر، محقق کرکی با هجرت به ایران و ورود به دربار صفوی موجبات حفظ جان خویش و بسیاری دیگر را فراهم کرده و از تکرار وقایع تلخی که بر بسیاری از علما و بزرگان شیعه همچون شهید اول و... وارد شده بود، جلوگیری کرد؛ زیرا در همان زمان برخی از علمای وابسته دولت عثمانی و همچنین علمای ازبکیه به جواز قتل شیعیان فتوا داده و تصریح کرده بودند: «قتل شیعیان جایز است و ثواب کشتن یک شیعه از کشتن هفتاد کافر حربی بیشتر است» (همان).

کرکی در حقیقت توانست جامعه‌ای را که ممکن بود گرفتار فرهنگ صفوی‌گری شده و به انحطاط کشانده شود را به جامعه‌ای شیعی تبدیل کند. او توانست تفکری نو در جامعه حاکم کند. محقق کرکی شاه اسماعیل را که روحیه‌ای سختگیرانه و خشن داشت، تحت تأثیر خود قرار داد (همان). از نظر دولت جدید التأسیس صفوی به خدمت گرفتن عالمانی چون کرکی که تبار ایرانی نداشتند، مطمئن‌تر از تکیه بر علمای شیعی بومی‌ای بود که با طبقات متنفذ شهرهای ایران منافع مشترکی داشتند و مهم‌تر از آن، اینکه کرکی بر نقش و وظیفه علما به عنوان نگهبانان شریعت و جانشینان معصومین تأکید داشت و به علمای باتقوا اجازه می‌داد اجتهاد کنند و با استفاده از روش‌های معتبر استنباط، نتایج مطلوب را از منابع فقهی استخراج نمایند. کرکی می‌توانست به حکومت صفوی مشروعیت ببخشد و لذا شاه طهماسب، کرکی را به عنوان نایب امام معصوم معرفی نمود و مسئولیت حفظ شریعت را بر عهده او نهاد و به او لقب خاتم مجتهدین داد (گلی زواره، ۱۳۸۲، ۴۵).

برخی معتقدند شاه به هدف تبلیغ مبانی مذهب جدید و با توجه به محدودیت‌های علمی ایران به افرادی چون محقق ثانی رو آورد؛ اما عده‌ای دیگر آن را در جهت تلاش برای تقویت پایه‌های مشروعیت دولت صفوی تحلیل کرده‌اند. شاه اسماعیل به این دانشمند لبنانی

توجه ویژه کرد و برای وی مقرری در نظر گرفت که برخی آن را تا هفتاد هزار دینار ذکر کرده‌اند. کرکی نیز آن را در امورات حوزه‌های شیعی هزینه می‌کرد. کرکی که به وضع اسفناک شیعیان در جبل عامل آگاهی داشت، با طیب خاطر با برنامه شاه موافقت نمود (همان). حوزه‌های شیعی جبل عامل در این زمان تحت تأثیر مکتب فکری محمد بن مکی، شهید اول (م ۷۸۶ق) قرار داشت که از ویژگی‌های آن، شیوه اصولی و اجتهادی و تأکید بر اختیارات فقیه است. روحانیون شیعه برای هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و ناگزیر با اهل سنت، آموختن منابع فقهی و کلامی اهل سنت را شروع کردند تا آن مرحله که حتی قابلیت تدریس در آن را پیدا نمودند (حورانی، ۱۳۶۵، ۱۸). محقق کرکی در مصر هم که حوزه عظیم اهل سنت را در خود جای داده و در سایه حمایت امپراطوری بزرگ عثمانی قرار داشت، تحصیل کرده بود. از تفاوت‌های موجود بین دو حوزه مصر و جبل برای هرچه پربارتر ساختن خود استفاده کرد و به نقاط ضعف و قوت هر کدام، کتب درسی آنها و سبک‌های تحصیلی گوناگون هر کدام، واقف بود. با شیوه‌های به دست آوردن حکم الهی آشنا بود و اندیشه‌های فقهی اهل سنت را می‌شناخت (پیچان، ۱۳۷۲، ۳۸-۴۰).

وجود این دانشمند و امثال او می‌توانست تا حدودی تندروی‌ها و خشونت‌های افراد صاحب نفوذ در دستگاه صفوی را اصلاح کند. محقق ثانی با استفاده از امکانات دستگاه صفویه چنان اوضاع را دگرگون ساخت که اقتدار از دست رفته و فراموش شده شیعیان را احیا کرد و امید تازه‌ای را در قلب‌های اهل ایمان پدید آورد. مردم تا آن روز از مسائل مذهب جعفری و قوانین آن اطلاعی نداشتند و شیعیان از دستورات دینی خود بی‌خبر بودند (گلی زواره، ۱۳۸۲، ۴۵).

پیش از ورود محقق کرکی به ایران، فساد زیادی در بین مقامات لشکری و کشوری رایج بود. بیشتر پادشاهان صفوی به صرف مسکرات عادت داشتند و باده‌گساری و منکرات دیگر در بین آنها و درباریان امری طبیعی بود. از اینجا به خوبی می‌توان به

ارزش حضور محقق ثانی در ایران پی برد. زیرا او توانست با مظاهر فساد و مناهمی مبارزه کند و مرتکبان محرمات الهی را به مجازات برساند. به دنبال او و با اندکی تأخیر، بسیاری دیگر از علمای شیعه جبل عامل به ایران مهاجرت کردند.

در مجموع چون یافتن کتب فقهی شیعی در ایران آسان نبود و تعداد علمای شیعی در ایران محدود بود و علمای عرب تبار هم توانایی مجادله نظری با مبانی فقهی و کلامی اهل سنت را داشتند و از دیگر سو، شاه اسماعیل درصدد یافتن راهی برای کاهش قدرت قزلباشان بود و به علمای مذهب رسمی حکومت برای تبلیغ مذهب شیعه، تبیین فقه سیاسی، تقویت پایه‌های مشروعیت و تدوین اندیشه حکومت حاکمان صفوی نیاز داشت، از او برای مهاجرت درخواست کرد.

محقق کرکی در سفر علمی نجف اشرف و مشغول تدریس بود که فرستاده دربار ایران و شاه اسماعیل صفوی رسید و از او برای حضور و همراهی دربار ایران دعوت کرد. وی پس از ارزیابی امور متوجه شد که می‌تواند از این فرصت برای سرفرازگردانیدن شیعیان و گسترش آن بهره بگیرد. در این مقطع تصمیمی مهم، حساس و تأثیرگذار بود و می‌توانست مسیر زندگی او و شیعیان را عوض کند. لذا آن را پذیرفته، در سال ۹۱۶ ق. در هنگام جنگ هرات خود را به شاه اسماعیل صفوی رساند. در این حال سن او قریب به پنجاه سال بود که وارد دربار حساس صفوی شد و پای به عرصه مبارزه و تلاش نهاد (دوانی، ۱۳۶۴، ۴۴۰).

حضور محقق کرکی در دربار صفوی و جایگاه او در مناسبات سیاسی

دولت صفویه برای توجیه اعمال خود به عناصر مشروعیت بخش نیاز داشت؛ لذا از حضور علما به نفع موجودیت خود بهره می‌جست. جایگاه سیاسی محقق نیز از همین نیاز سرچشمه می‌گرفت. علمای شیعه با ذکاوت خود، ارزش جایگاهی که در آن قرار گرفته بودند را درک کردند و به صورت مستمر بر روی مفاهیم نظری و فقهی نقش سیاسی علما در

امور سیاسی تأکید می‌کردند. حکومت صفوی در ابتدای تشکیل خود از پذیرش تلویحی نقش‌های سیاسی علما ناگزیر بود؛ زیرا پایه‌های مشروعیت خود را هنوز سست می‌دید. لذا اگر به صورت مستقیم رویاروی علمای شیعه قرار می‌گرفت و با نظریات فقهی - سیاسی آنها مخالفت می‌کرد، با قهر و عقب‌نشینی آنها مواجه می‌شد و دامنه عواقب این مسئله حتی می‌توانست به سقوط آنان بینجامد. شاه اسماعیل با انتخاب روش و احکام مذهب شیعه به عنوان مبنای حکومت نوپای خود، مجبور بود از فقهای شیعه به منظور استحکام پایه‌های شیعه، تبیین مبانی فقهی حکومت و کمک به اجرای قوانین شریعت در دربار خود دعوت کند و در مقابل نظریات ایشان گردن‌فرازی نکند. این مسئله بعد از مشاهده دشمنی‌های قزلباشان و علمای اهل سنت با علمای تازه‌وارد شیعه برای شاه وضوح بیشتری یافت. در ایران آن روزگار، بیشتر اطرافیان شاه صوفیان و حکما بودند که برای انجام اجرای قوانین شرع مناسب نبودند؛ زیرا این کار به مطالعه فقه شیعه و غور در آن و نگارش و تازه‌سازی کتب فقهی برای انجام اعمال شریعت نیاز داشت که از عهده ایشان خارج بود. علمای ایرانی هم اغلب سنیانی بودند که تازه ردای تشیع بر تن کرده بودند. از نظر شاه، آموزه‌های صوفیه که برزهدگرایی و فردگرایی تأکید داشت و از تعالیم فقهی خالی بود، برای اداره حکومت مناسب نبود. صوفیان حتی اغلب پیروان خود را از ورود به مسائل سیاسی و دنیوی برحذر می‌داشتند و آن را نوعی دنیادوستی قلمداد می‌کردند و خود را با مسائل حکومتی مانند قضاوت، حدود، تعزیرات، خراج و... درگیر نمی‌کردند. اما رویارویی یک جامعه انسانی که از افراد متفاوت شکل‌گرفته با اینگونه مسائل، غیرقابل اجتناب بود و حکومت بایستی برای اداره دعوی حقوقی مردم برنامه و چارچوبی می‌داشت؛ زیرا مردم اختلافات و نزاع‌های خود را پیش حکومت می‌بردند و انتظار چاره‌جویی و احقاق حقوقشان را داشتند. در این میان، از صوفیان صفوی که حکومت را بر مبنای همراهی مراد خود به دست آورده بودند و در مسائل فقهی سررشته نداشتند، کاری ساخته نبود. مواجهه با این مسائل، شاه را به این نتیجه رساند که برای رفع مشکلات و اجرای موازین شرعی

براساس فقه شیعه از علمای خالص شیعه بهره بگیرد (جعفریان، ۱۳۷۰، ۷۶-۷۷).

لازمه وجود فقهای شیعه در دوران دیگر سلاطین صفوی نیز احساس شد. پس از اسماعیل، پسرش طهماسب همین سیاست را دنبال کرد و علمای بیشتری را دعوت کرد. کم‌کم حضور این علما به استحکام پایه‌های مشروعیت دستگاه سیاسی صفوی منجر شد و عملکرد شاه با حضور علمای دینی تقویت می‌شد. محقق کرکی، سردسته گروه اندک علما بود که به ایران مهاجرت کرد. علت استقبال اندک علمای شیعه از فراخوان دعوت صفوی، ظاهراً تناقضاتی بود که در بین ایشان در استنباط از منابع فقهی وجود داشت. دسته بزرگی از علما طبق استنباط خود همکاری با هر حکومتی که در عصر غیبت برپا می‌شد را حرام می‌دانستند؛ زیرا آن را غاصب و جائز قلمداد می‌کردند. ابراهیم قطیفی یکی از این علما بود. وی حتی گرفتن خراج را از شاه صفوی جایز نمی‌دانست؛ اما برعکس، نه تنها از جائز دانستن حکومت صفوی به وسیله محقق کرکی شاهدهی وجود ندارد، بلکه وی برای مشروعیت دادن به آنها با ایشان همکاری نیز داشته است.

از جمله نشانه‌های جائز دانستن ایشان از سوی کرکی این است که شاه صفوی با دادن القاب پرآب و تاب و مناصب بزرگ، محقق را به ادامه همراهی دلگرم می‌ساخت و در مقابل، او نیز حمایت‌های خود را در نگارش کتاب‌هایش نسبت به ایشان نشان می‌داد. او در اثرات خود به تمجید از شاه صفوی پرداخته است (کرکی، نفحات اللاهوت، ۳۹). حجت دیگر در جائز دانستن ایشان، حلال دانستن پرداخت خراج به حکومت صفوی برخلاف نظر دیگر عالمان همچون ابراهیم قطیفی، عالم معاصروی است. قطیفی حتی پذیرش هدیه از دربار صفوی را به دلیل جائز بودن ایشان رد می‌کرد؛ در حالی که کرکی آن را بلامانع می‌دانست (رحمتی، ۱۳۹۱، ۶۴). از سویی ممکن است بتوان این مسائل را نیز دلیلی بر هوشمندی سیاسی محقق کرکی در بازکردن پای علمای شیعه به دربار صفوی دانست.

با ورود محقق به ایران، یکی از بخش‌های حساس زندگی او آغاز شد و به عنوان شیخ الاسلام رسمی کشور ایران انتخاب و به او اختیارات و وظایف متعددی داده شد و شاه اسماعیل در مصالح دین و دولت به او مراجعه می‌کرد. بزرگان دولت صفوی برای حمایت از سیاست‌های مذهبی خود از اثرات او بهره‌ها بردند. به‌گونه‌ای که کرکی در یکی از کتاب‌های خود به نام نفحات اللاهوت، دولت صفوی را بزرگ می‌دارد و آن را برای حمایت از دولت صفوی به نگارش درآورده است (کرکی، نفحات اللاهوت، ۳۹). از محقق آثار علمی دیگری برجای مانده است: کتاب شریف جامع المقاصد که شرح قواعد الاحکام شیخ جمال الدین مطهر حلی است؛ جعفریه؛ رساله رضاع؛ رساله خراج؛ رساله اقسام زمین‌ها؛ رساله صیغ عقود و ایقاعات؛ نفحات اللاهوت فی لعن الجبت و الطاغوت؛ شرح شرایع؛ رساله الجمععه؛ شرح الفیه؛ حاشیه ارشاد؛ حاشیه مختلف و... (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۸، ۳۰).

سفرهای زیادی توسط کرکی برای نظارت بر اعمال شرعی به اقصانقاط ایران انجام شد و در این شهرها کرسی تعلیم نیز برپا می‌داشت (بحرانی، ۲۰۰۸، ۱۵۲). محقق با نامه‌های حکام صفوی نفوذی هرچه تمام‌تر در دستگاه حکومتی به دست آورد و به اجرای احکام و برپاداشتن شعائر مذهبی شیعه و تربیت فضلا و دانشمندان فقیه در ایران اهتمام گماشت. محقق چنان در ترویج مذهب شیعه کوشید که بدخواهان به او لقب مخترع الشیعه داده بودند (ذکاوتی قراگزلو، ۱۳۸۳، ۱۷/۱). وی نه تنها در امور دینی صاحب نظر و نافذ الحکم بود، بلکه در کارهای حکومتی از نفوذ زیادی برخوردار بوده و آورده‌اند: «بعد از فوت امیر قوام‌الدین حسین، علامه العلمائی امیر غیاث‌الدین منصور شیرازی با امیر نعمت‌الله حلی شریک صدارت گشت و میر نعمت‌الله به خاطر اختلافات خاتم‌المجتهدین شیخ عبدالعالی و موافقت شیخ ابراهیم قطیفی که معاصر خاتم‌المجتهدین بود، از صدارت معزول گشت و به حله رفت و علامه العلمائی من حیث الانفراد صدر بود؛ اما میانه او و خاتم‌المجتهدین طرح نشست. میر او را

تجهلات و او میرزا را به عدم قید متهم می داشت. روزی در خدمت اشرف میانه ایشان مباحثه علمی واقع شده منجر به نزاع شد. رفته رفته منازعات ایشان به قباحت کلی انجامید. حضرت شاه مراعات جانب خاتم‌المجتهدین کرده، میرزا از صدارت معزول گردید و او در همان روز بی‌رخصت متوجه شیراز شد. منصب صدارت حسب الاراده مجتهدالزمان به میرمعزالدین محمد اصفهانی که جامع کمالات علمی و عملی بود تفویض یافت» (ترکمان، ۱۳۸۲، ۱/۱۱۱). محقق در کنار اجرای احکام و ترویج مذهب به ترویج علم فقه و سایر علوم دینی متداول آن روز در ایران و عراق همت کرد. محقق کرکی بعد از گذشت پنج سال از سکونت در ایران، در اوایل سال ۹۲۰ ق. تصمیم گرفت به نجف بازگردد. خود او دلایل آن را در جایی ذکر نکرده؛ درحالی که با در نظرگرفتن اوضاع روز ایران می توان دریافت که احتمالاً کرکی در این دوره چندان آسودگی نداشته است. به نظر می رسد بعد از جنگ چالدران که به پیروزی عثمانیان انجامید، روحیه شاه اسماعیل تضعیف گشت و تا حدی از توجه به امور سیاسی و فرهنگی بازماند. قزلباشان نیز از شرایط پیش آمده بهره برده و با شجاعت بیشتری با رقبای ایرانی خود و عالمان شیعی به کشمکش می پرداختند و گاه حتی از اطاعت خود شاه اسماعیل سرباز می زدند. آنها علمایی را که تبار عربی داشتند، دشمن قلمداد می کردند که کرکی نیز از آن مستثنا نبود؛ زیرا قزلباشان چنین می پنداشتند که با تقویت علما موقعیت خودشان در دربار متزلزل می گردد. گستره این دشمنی تا بدانجا بود که باعث کشته شدن امیر محمدیوسف صدر خراسان به دست یک قزلباش، در دوران شاه اسماعیل شد (خواندمیر، ۱۳۷۰، ۱۰۷)، مسلماً کرکی نسبت به او که یک ایرانی بود، کمتر در امان بوده است.

در همین زمان کرکی نگارش جامع المقاصد را آغاز نمود و با بازگشت به عراق، به تألیف و تدریس مشغول شد. پس از درگذشت شاه اسماعیل، شاه طهماسب مجدداً وی را برای

مناصب سیاسی در دربار خود منصوب کرد و این مسئله باعث نیمه تمام ماندن این اثر شد (مجلسی، ۱۳۷۴، ۷۹). با این حال، کرکی در آثار خود به طور مستقیم مخالفت و شکوه‌ای نسبت به صفویه ایراد نمی‌دارد و حتی ترجیح داده که جامع المقاصد را به پیشگاه شاه صفوی تقدیم دارد (کرکی، جامع المقاصد، ۱۴۰۸، ۲۵). محقق تاروی کارآمدن طهماسب در عراق ماندگار می‌شود. سپس طهماسب در سفری که به عراق داشته دوباره از وی برای حضور در دربارش وعده می‌گیرد. در ۹۳۵ق. طهماسب بعد از تثبیت قدرت و برقراری آرامش به عراق سفری داشت که در آن با محقق دیدار داشت و بسیار او را مورد شفقت قرار داد. در وقف‌نامه‌ای که برای نه‌ری به کرکی داده با القاب محترمانه‌ای او را خطاب قرار داده است. در حکم داده شده به او، عظمت وی در میان شاهان صفوی به مثابه رهبری شیعی قابل ملاحظه است. بخشی از متن فرمان شاه طهماسب را به لحاظ اهمیت این واقعه در اینجا می‌آوریم:

«فرمان مبارک شاهی جاری شد که: بلندگردانیدن پرچم شریعت نبوی را از بنیادهای کامکاری می‌دانیم و زنده کردن مراسم دین سید پیامبران و روش امام علیهم السلام را از جمله مقدمات ظهور امام زمان علیه السلام می‌شماریم. و بدون تردید سرچشمه و راه تحقق یافتن این مقصود جز پیروی و اطاعت عالمان دین نیست و به خصوص در این زمان با وجود عالی مقامی که به آستان ائمه هدی پناهاده ختم مجتهدین، وارث علوم سید پیامبران و نگهبان آیین امیرالمؤمنین، قبله تقوایندگان با اخلاص و پیشوای دانشمندان، مقتدای مردم، نایب امام زمان سلام الله علیه علی بن عبدالعالی، مقرر فرمودیم که سادات و اشراف ایران، وزرا و سایر ارکان دولت، ایشان را مقتدا و پیشوای خود دانسته در تمام امور اطاعت و فرمانبرداری به تقدیم رسانند. نیز هرکس از دست اندرکاران امور شرعی و از لشکریان حکومت را عزل کند، برکنار خواهد بود و هر که را مسئول کند، مسئول خواهد بود و مورد تأیید است. مقرر شده آنچه از مستمری سال‌های قبل از محل ضرب سکه باقی مانده بدون درنگ به ایشان برسانند و سکه

مدینه المؤمنین «حله» را نزد نمایندگان ایشان ببرند و بدون نظرایشان از ضرب سکه خودداری نمایند و از مخالفت با این دستورات بپرهیزند» (افندی، ۱۴۰۸، ۴۵۵-۴۶۰؛ خوانساری، ۱۳۵۶، ۶۴۶؛ دانش پژوه، ۱۳۸۵، ۱۴ / ۳۱۸).

تا پیش از این، علما تا به این حد مورد احترام شخص شاه قرار نداشتند. یکی از بندهای قابل تأمل در این وقف نامه، مورد خطاب قرارگرفتن محقق به عنوان وکیل شرعی شاه طهماسب است. در این فرمان، شاه برای عالم زمان تقریباً نیابت همه وظایف خود را اعطا می‌کند و وی را هم‌رده خود می‌داند. در نهایت شاه در همین سفر دعوت نامه حضور در ایران را با حکمی که بسیار اهمیت دارد به سمع و نظر کرکی می‌رساند که متن این حکم به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم

چون از مؤدای حقیقت انتمای کلام امام صادق که «أنظروا الی من کان منکم روی حدیثنا و نظرفی حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا، فارضوا به حکما فانی قد جعلته حاکما فاذا حکم بحکم، فمن لم یقبله منه، فإنما بحکم الله استخف و علینا رد و هوراد علی الله و هو علی حد الشرک». لایح و واضح است که مخالفت حکم خاتم‌المجتهدین وارث علوم سیدالمرسلین نایب الأئمه المعصومین - لزال کاسمه علیا - کند و در مقام متابعت نباشد، بی شائبه ملعون و در این آستان ملک آشیان مطرود است و به سیاسات عظیمه و تأدیبات بلیغه مؤاخذه خواهد شد (خوانساری، ۱۳۵۶، ۱۷۰).

به نقل از سید نعمت‌الله جزایری، پایتخت صفویه در آن روز قزوین بود. وقتی کرکی وارد شهر شد، شاه به وی چنین گفت: شما به سلطنت سزاوارترید؛ چراکه امروز جانشین امام شما هستید و من مأمور اجرای دستورات شما و کارگزاران هستم. در این راستا محقق

کار خود را آغاز کرد. در شرح فرمان‌ها و دستورهایی که به حکام سراسر شهرهای ایران نوشته، مطلوب خویش را تلاش برای برقراری عدالت و انصاف قرار داده و از ایشان خواسته تا برای آنها چگونگی برخورد با مردم که وی ایشان را رعایا نامیده مهم باشد و حتی در درجات بعد نحوه اخذ مالیات و میزان آن را برایشان معین کرده بود. وی به شدت از علمای مخالف برحذر بود تا جایی که به برکناری ایشان دستور داده بود تا ریشه انحراف در میان شیعیان را خشکانیده باشد. تمام اهتمام خود را برانتخاب امام جماعت هم‌نظر خود در هر شهری گذاشته بود تا ضمن برپایی نماز جماعت، آموزه‌های اسلام را در بین مردم گسترش و آموزش دهند (همان، ۱۶۲). در ادامه شاه نیز نامه‌ای از خود همراه فرمان کرکی می‌فرستاد تا کارگزاران از انجام دستورات کرکی سرباز نزنند. اهم فعالیت محقق در این دوره در حیطه مسائل دینی و مذهبی است. نویسنده احسن التواریخ آورده است: محقق در رعایت دقیق مواردی همچون خشکاندن کارهای منافی شرع شامل قمار، شرب خمر، نهی از انواع گناهان کبیره، اقامه نمازهای جمعه و جماعات، گسترش تعلیمات دین در میان اقشار مردم در شهرهای ایران و مجازات ظالمان و گناهکاران اهتمام می‌ورزید و با احدالناسی شوخی نداشت؛ تابدانجاکه روملونا وی را در کنار خواجه نصیربه عنوان تلاشگران بزرگداشت شیعه ذکر کرده است (روملو، ۱۳۵۷، ۳۴۹).

در زمان شاه طهماسب، کشمکش‌های بین صوفیان و محقق کرکی و فرزندش بالا گرفت و این امر سخن صریحی از جدایی تصوف و تشیع در این دوران و آغاز تقویت ادعاهای علمای تشیع از جمله نیابت عامه امام زمان است (قائم‌مقامی، ۱۳۶۹، ۱۰۴). این مسائل در دربار صفوی سرانجام او را دلزده کرد. در سال ۹۳۹ق. طهماسب تقاضای بازگشت او به نجف را پذیرفت؛ اما پشیمان شد و به دنبال راهی گشت تا محقق را دوباره به ایران برگرداند (همان، ۳۳۴). بنابراین، در سال ۹۳۹ق. با این ادعا که امام رضا (ع) در خواب به او توصیه کرده که اگر از گناهکاری توبه کند او را

فتوحات خواهد بود، از همه گناهان خویش توبه کرد و تا به آنجا پیش رفت که به منظور جلوگیری از شراب خواری دستور داد در هیچ باغی انگور کشت نشود (همان، ۳۲۳؛ طهماسب، ۹۶۰ق، ۳۰ و ۳۱).

طهماسب با ارسال فرمان وزینی در شأن یک عالم شیعه که بردایره اختیارات او می‌افزود، بار دیگر شانس خویش را برای حضور محقق در دربار امتحان کرد. در این نامه بر هدف سلطنت صفوی که گسترش تشیع به واسطه بهره‌گیری از فرامین عالمان دین که در آن زمان محقق کرکی جلوه آن بود، تأکید شده است. همچنین به کرکی لقب نایب امام زمان داده شده است. طبق دستور شاه تمام قسمت‌های دولت صفوی می‌بایست او را متابعت نمایند و از آنچه نهی نموده، دوری گزینند. شاه تا بدانجا پیش رفت که به محقق در عزل و نصب کارگزاران دینی اختیار تام داد و دولتمردان باید بی‌چون و چرا مطیع اوامرو می‌باشند. پس از آن نیز شاه برای کرکی و فرزندان او امتیازات اقتصادی در نظر گرفته و برای مخالفان این حکم مجازات سنگین در نظر می‌گیرد (افندی، ۱۴۰۸، ۴۶۰). کرکی با این شرایط و بازگشت به ایران موافقت کرد؛ اما در زمان تدارک بازگشت که یک سال پس از این فرمان (۹۴۰ق) بود، درگذشت (همان، ۴۴۲).

اندیشه سیاسی محقق کرکی در ارتباط با جایگاه ولایت فقیه

در اینجا باید به این مسئله اذعان کنیم که پیشینه همکاری علما با سلاطین به چند قرن پیش از حکومت صفویه برمی‌گردد و حتی در آثار برخی علمای شیعه از قرن پنجم به بعد بابتی در مورد «مسئله همکاری با سلطان» وجود دارد. لذا همکاری و تعامل محقق با صفویه را می‌توان همان الگوی کهن سنت شیعه، یعنی همکاری مشروط با سلطان دانست. این سنت از روزگار امام صادق (ع) در سنت شیعه مرسوم بود. سید مرتضی (د. ۴۳۶ق) بعدها به صورت کلامی این مسئله را در رساله «العمل مع السلطان» مورد بحث

قرار داده است. اما به نظر می‌رسد تغییری که در باور علمای شیعه و از جمله کرکی نسبت به حکومت صفویه به وجود آمده بود، باور به ایجاد زمینه‌ای برای ظهور امام عصر توسط حکومت صفویه بوده باشد (رحمتی، ۱۳۹۱، ۶۵ و ۶۶).

درگیری مستقیم محقق کرکی با مسائل سیاسی عصر خود موجب شد تا فقه سیاسی که چندان مورد توجه علمای قبل قرار نمی‌گرفت، حیات تازه‌ای پیدا کند. رویکرد کرکی به تحولات سیاسی عصر و توجه او به مقتضیات زمان در رساله‌های نماز جمعه، نفحات و مهم‌تر از همه در کتاب جامع المقاصد آشکار است (گلی زواره، ۱۳۸۲، ۵۰). به اعتقاد کرکی پایه مشروعیت شخص حاکم فقط نصب بوده و در اثبات اقتدار فقها از روایات بهره جسته است. به نظر کرکی نمی‌توان حکومت را امری دنیوی و بی‌ربط به نبوت دانست؛ زیرا اغلب مسائل شرعی به دنیا تعلق دارد که برای مثال می‌توان نصب قضات را ذکر کرد که گرچه امری شرعی است، اما به زندگی دنیایی مردم تعلق دارد (محقق کرکی، نفحات اللاهوت، ۶۷-۷۰). این طور به نظر می‌رسد که برای کرکی در مجموع، عصر حضور اهمیت خاصی دارد و عمومیت کلام وی ناظر بر هر دو عصر غیبت و حضور است. لذا با بررسی اندیشه و دیدگاه کرکی اعتقاد وی به نص در مشروعیت رهبر و عدم موافقت وی با جدایی دین از سیاست جلوه‌گراست. وی رهبر مقبول جامعه را فردی می‌داند که از صلاحیت‌های شرعی لازم برای رهبری که توسط پیامبر در نظر گرفته شده، داراست.

۱. ولایت فقیه در اندیشه کرکی

با بررسی‌های انجام شده، به نظر می‌رسد پیشینه نظریه ولایت فقیه به حدود قرن پنجم می‌رسد. در آن زمان ابوالصلاح حلبی شایستگی افرادی که حکم ائمه اطهار و منصوبان آنها را برای تصدی منصب رهبری ندارند، رد کرده و شیعیان را نیز از پیروی ایشان بر حذر داشته است؛ زیرا آنها شرایط جانشینی امام را ندارند. حلبی این شروط

را این‌گونه ذکر می‌کند: «العلم بالحق فی الحکم المردود إلیه، التمكن من إمضائه علی وجهه، اجتماع العقل والرأی وسعة العلم، البصيرة بالوضع، ظهور العدالة، الورع، التدين بالحکم، القوة علی القيام به ووضعه مواضعه؛ هنگامی که از احکام از او سؤال می‌شود بتواند حق را از باطل تمییز دهد، نیز بتواند در آن موارد حق را اعلان نماید و عناصر عقل و نظر و علم، بصیرت در وضع، انصاف، پرهیزکاری، ایمان به حکم، توانایی برای اجرای حکم و قرارداد آن بر جایگاهش را دارا باشد. اضافه بر این، وی شرط شیعه بودن فرد را بر صفت‌های فوق می‌افزاید و چنین فردی را شایسته رهبری و ولایت ائمه می‌داند (حلبی، ۱۳۶۲، ۴۲۲).

کرکی در کتب جامع المقاصد و الرسائل خود به نظریه ولایت فقیه اشاره داشته است. وی در جامع المقاصد ابتدا شرایط نماز جمعه را به تمامی بیان می‌کند که در بیان این شرایط تکیه خود را بر حضور خود امام معصوم یا نایب وی می‌گذارد و نحوه برپایی نماز جمعه در زمان غیبت را به بحث می‌گذارد. وی آرای مخالف در باب اقامه نماز جمعه در عصر غیبت را در این بخش گرد آورده و سپس تک به تک به رد دلایل ایشان می‌پردازد. این آرای مخالف متعلق به سید مرتضی، سلار و ابن ادریس هستند. از نظر کرکی ایرادی وجود ندارد اگر فقیه جامع‌الشرایط که از امام نیابت دارد، در عصر غیبت نماز جمعه را برپا کند (محقق کرکی، جامع المقاصد، ۱۴۰۸، ۲/۳۷۱). در اندیشه وی احکام فقیه قابل پذیرش و یاری او در قسط عدل بلامانع است؛ زیرا امام او را به نیابت از خود به رهبری جامعه گمارده است. وی می‌نویسد: «این نیابت رهبر از امام در همه امور مذهبی و شرعی است و نماز جمعه نیز در این دایره قرار می‌گیرد و نمی‌توان فقیه را مناسب منصب قضاوت دانست؛ ولی نماز جمعه را از اختیارات وی بیرون کشید» (همان، ۳۷۵).

کرکی سعی دارد با سیاسی در نظر گرفتن برپایی نماز جمعه، نقش فقیه را از قضاوت فراتر ببرد و اختیارات او را وسعت بخشد و حکومت را نیز در دایره اختیارات فقیه تعبیه

کند. در زیر طرح نظریه ولایت فقیه در رساله نماز جمعه کرکی را از نظر می‌گذرانیم:

«اصحاب ما در مورد آنکه فقیه عادل امامی جامع شرایط فتوا که او در احکام شرعی مجتهد نامیده می‌شود، در زمان غیبت در همه آنچه نیابت در آن دخیل است، نایب ائمه می‌باشد، اتفاق نظر دارند. چه بسا اصحاب قتل و حدود را مطلقاً استثنا کرده باشند، (اما) دادخواهی نزد ایشان بردن و انقیاد به حکمشان واجب است. فقیه حق دارد مال فردی را که از ادای حق امتناع کند، در مواردی که به آن نیاز است به فروش برساند. او بر اموال غایبان، کودکان، سفیهان و ورشکستگان ولایت دارد و می‌تواند در اموال ممنوعان از تصرف، تصرف کند و تمام اختیارات دیگری که برای حاکم منصوب از جانب امام اثبات می‌شود. اصل در این مسئله روایت عمر بن حنظله است که شیخ طوسی در تهذیب آن را با اسناد نقل کرده است... مقصود از این حدیث در اینجا این است که فقیه موصوف به اوصاف معین، از جانب ائمه منصوب شده است و در همه آنچه که نیابت در آن راه دارد، نایب او محسوب می‌شود و به مقتضای قول امام صادق که فرموده‌اند، من او را بر شما حاکم قرار دادم، این نیابت کلی است» (محقق کرکی، الرسائل، ۱/ ۱۴۲).

فقه‌های پس از او در بحث از ولایت فقیه همه به او تأسی جستند و همین روایت را مستند براهین خود قرار داده‌اند. کرکی اولین بار این روایت را برای توجیه نصب فقیه از جانب امام استفاده می‌کند؛ اما تا پیش از آن فقها از این روایت برای تبیین دلایل رجوع به قاضیان عادل شیعه بهره می‌جستند. محقق در جای دیگری از همین رساله، به نصب فقیه از جانب امام اشاره می‌کند (همان، ۱۴۳). تکیه کرکی در این بحث تأکید بر مناصب شرعی است که فقیه نصب شده از جانب امام داراست (همان، ۱۶۱). شایان ذکر است که وی در این قسمت به ذکر اختیارات سیاسی فقیه نمی‌پردازد و اختیارات وی را در فتوا، قضاوت و سرپرستی ناتوانان می‌داند. این عدم اشاره مستقیم به اختیارات سیاسی فقیه ناشی از

هوشیاری وی در درک شرایط زمانه و لزوم تعامل مناسب و مستمر بین علما و دربار صفوی بوده است. به نظر می‌رسد که وی نمی‌خواست با این کار به روابط حسنه شاه و علما خدشه وارد آید؛ زیرا وی تحت لوای امنیت شاهان صفوی مجال نگارش یافته بود و از سویی آثار خود را به شهریار صفوی تقدیم می‌کرد.

بنابراین آنچه تاکنون ذکر نمودیم، مستندات کرکی در تبیین بحث ولایت فقیه روایاتی است که از ائمه رسیده و سایر فقها نیز برای بسط نظریه ولایت فقیه از آنها مدد جسته‌اند. محقق در حاشیه بر شرایع که تاکنون چاپ نشده است، در ابتدا نظریه محقق حلی درباره الزام رجوع شیعیان در مسائل مذهبی به فقهای شیعی عادل را بسط می‌دهد و پس از آن روایاتی را که مهم‌ترین حدیث آن از عمر بن حنظله است و خود به آن استناد کرده بیان می‌کند. متن آن در زیر آورده شده است:

«کلینی از عمر بن حنظله نقل می‌کند که وی می‌گوید از امام صادق درباره دو نفر از شیعیان سؤال کردم که در مورد ارث یا قرض اختلاف داشتند و برای حل آن به سلطان و قضات وقت رجوع کردند، آیا این مسئله جایز است. فرمودند: هرکس در حق یا باطل دادخواهی نزد ایشان برد، در حقیقت به طاغوت دادخواهی کرده است و هرچه را که به حکم آنها بگیرد به حرام گرفته است اگر چه حق او باشد، چرا که آن را به حکم طاغوت (کسی که خداوند دستور داده است به آن کفر بورزند) گرفته است. پرسیدم پس چه کنند؟ فرمود: به کسانی که احادیث ما را روایت کرده و در حرام و حلال ما نظر می‌کنند و احکام ما را می‌شناسند رجوع کنند. باید او را به عنوان قاضی و حاکم بپذیرند؛ زیرا من او را بر شما حاکم قرار داده‌ام. پس آنگاه که بر حکم ما حکم کرد و از او پذیرفته نشد، حکم خدا کوچک شمرده شده و ما را رد کرده است و آنکه ما را رد کند خدا را رد کرده است و این در حد شرک به خداوند است» (حسینی‌زاده، ۱۳۸۰، ۹۳).

همه فقهای قائل به ولایت فقیه، این روایت را مورد استناد خویش قرار داده‌اند؛ از این

روایت قبل از کرکی بیشتر در تفسیر منع مراجعه به قضات ستمکار و ظالم استفاده می‌شد؛ کاری که کرکی کرد این بود که از بیان کلی امام در مورد فقها استفاده کرد و از آن ولایت همه‌جانبه فقیه را استخراج کرد. استنباط او از این روایت واگذاری کلی مناصب به فقها از جانب امام بود و در تمام شئون مذہبی و سیاسی صدق می‌کرد و در ثانی در همه زمان‌ها قابل استناد بود.

دومین روایتی که مستند کرکی قرار گرفته، روایت ابی‌خدیجه است که در آن امام می‌فرماید: در امور مذہبی شایسته است شیعیان به افرادی رجوع کنند که با احکام شیعه آشنایی کامل دارند و از جانب امام حاکم در میان شیعیان هستند و آنها را از مراجعه به قضات گناهکار ناعادل باز داشته است. در روایت دیگری از همین فرد امام می‌فرماید: اگر شیعیان برای حل مشکلات خود به قضات گناهکار ناعادل مراجعه کنند و مشخص شود حکم آنها غیر از آن چیزی است که خدا حکم فرموده است، در قضاوت ناحق ایشان شریک خواهند بود. در روایتی دیگر نیز امام قضات جور را طاغوت لقب داده و لذا رجوع شیعیان به ایشان را رجوع به طاغوت دانسته است. لازم به ذکر است که استفاده کرکی از این سه روایت اخیر تنها به یک منظور و آن هم اثبات تحریم مراجعه به قضات گناهکار، ناعادل و طاغوتی بوده است (همان).

کرکی در پایان رساله نماز جمعه به ویژگی‌های لازم فقیه‌ی که نیابت از امام را در زمان غیبت داراست، ذکر می‌کند (کرکی، الرسائل، ۱/ ۱۶۸).

۲. اختیارات فقیه در دیدگاه کرکی

پیش از این نیز اذعان کردیم که گرچه کرکی فقیه را نایب عام امام در همه شئون دانسته، اما در حیطه اختیارات فقیه، اختیارات سیاسی او را نادیده گرفته است. در رساله نماز جمعه، وی این مسئله را که اجرای حدود و قضاوت در مسائل مردم برعهده فقیه است (باتوجه به اینکه این اختیارات تنها وظیفه امام یا نایب اوست)،

به اختیارات همه جانبه فقیه در جمیع امور شرعی تعمیم می‌دهد (همان، ۱۶۱). به نظر می‌رسد، محقق زمانی اجرای حدود و قضاوت از سوی فقیه را صحیح می‌داند که او در جمیع امور شرعی نیابت داشته باشد و در این حوزه محدودیتی نداشته باشد. اگر بخواهیم فقیه اختیارات سیاسی نیز داشته باشد، باید دایره اختیارات وی را از مسائل شرعی فراتر ببریم و آن را به حوزه‌های دیگر نیز بسط دهیم. لذا در همین بخش می‌توان نتیجه گرفت که کارکرد مذهبی فقیهی چون کرکی در ولایات با اجازه شاه نبوده و از متن روایات برجای مانده از ائمه اطهار و خصوصاً امام صادق استنباط شده است. همان روایاتی که بعدها مستمسک پرورانان نظریه ولایت فقیه قرار گرفت.

از جمله نشانه‌های دیگر در آثار کرکی که نشان‌دهنده این است که وی به اختیارات سیاسی فقیه قائل بوده، تکرار تأکید بر نیابت همه جانبه فقیه از جانب امام و دیگری، نامیدن امام و نایب او به نام سلطان عادل است (محقق کرکی، جامع المقاصد، ۱۴۰۸، ۲/ ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۹ و ۴۸۶). لذا با این توجیه، عام بودن نیابت فقها از جانب ائمه اختیاراتی از قضاوت که دارای شأن سیاسی هستند از جمله: امر به معروف و نهی از منکر، دریافت و تقسیم خمس، زکات و خراج و افتا را نیز می‌توان برای فقیه در نظر گرفت.

به همین خاطر، بعضی از فقها از روایاتی که فقیه را نایب عام امام می‌دانستند و به انتقال اختیارات ائمه به فقها قائل بودند، این اختیارات را به امور سیاسی تعمیم می‌دادند و مشروعیت را از آن حکومت‌هایی می‌دانستند که تحت نظر فقیه که نایب عام از جانب امام است، قرار دارند و سرپرستی واقعی جامعه در حقیقت در اختیار آن فقیه است نیابت عام فقها از جانب ائمه را برداشت می‌کردند و انتقال تمام یا بخشی از اختیارات امام به فقها را نتیجه می‌گرفتند و این اختیارات را به حوزه سیاست و سرپرستی اجتماعی سرایت می‌دادند. طبق این مبنا، سرپرستی جامعه در

حوزه اختیارات فقیهان قرار دارد و حکومت‌هایی مشروعند که تحت نظر مستقیم یا حداقل غیرمستقیم فقها قرار داشته باشند. در همین راستا، به نظر نگارنده تأییدات محقق کرکی در کتبش از صفویه و ستایش از ایشان و نیز تقدیم کتبش به ایشان در هنگام عدم حضور در دربار صفویه بر همین نظارت غیرمستقیم فقها از حکومت وقت و مشروعیت بخشی به ایشان اشاره دارد. کرکی از فقهایی است که حکومت مشروع را فقط در حکومت ائمه و یا نایبان عام آنها (فقها) خلاصه می‌کند. وی مفهوم سلطان عادل را که در آثار فقها به کار می‌رود به همان معنای رایج فقهی امام معصوم یا نایب او می‌داند (همان، ۳۷۱، ۴۸۶ و ۳۷۹) و در بحث جهاد، حضور امام و یا نایب او را شرط می‌داند (همان، ۳/۳۷۰). به نظر می‌رسد که حضور او در کنار شاه صفوی در هنگام فتح هرات به منظور تأیید ضمنی و مشروعیت بخشی به صفویان، پیرو همین نظریه باشد. به نظر کدیور، همکاری و رابطه متقابل محقق کرکی با حاکمان صفوی و تلقی نکردن ایشان به عنوان حاکمان جور می‌تواند دلیلی بر «سلطنت مشروعه» بودن سلطنت سلاطین صفویه تلقی شود (کدیور، ۱۳۷۷، ۶۴ و ۶۵).

محقق کرکی در کتاب جامع المقاصد و در ذیل نظریه علامه، همکاری با دولت جور را حرام می‌داند، مگر در صورتی که این همکاری امکان امر به معروف و نهی از منکر را فراهم سازد و قید می‌کند که شخص باید یقین داشته باشد که در صورت پذیرش همکاری دولت جور، قادر به امر به معروف و نهی از منکر است و باید بداند که قبول مناصب در دستگاه جور، متضمن همکاری با او در کارهای حرام نیست. کرکی حکومت مشروع را فقط در حکومت ائمه و یا نایبان عام آنها منحصر می‌کند (کرکی، جامع المقاصد، ۱۴۰۸، ۲/۴۹۸).

جایگاه سیاسی علما در کل دوران صفوی دستخوش مسائل زیادی شد و مانند لبه تیز شمشیر عمل می‌کرد و نیاز به مدیریت شاه داشت که گاه از دست او خارج می‌شد.

قدرت یابی علما در امور سیاسی در ابتدای حکومت، تبدیل به یکی از عوامل ضعف صفوی شد. تمایل شاهان به تشیع و به طبع مجال دادن به علمای آن همیشگی نبود. در دوره‌های بعد حتی گاهی علما کنار گذاشته می‌شدند و سیورغالات ایشان قطع می‌شد. دوره ابتدای تأسیس حکومت نفوذ علما در دربار به خواست خود شاه بیشتر بود. در زمان شاهان بعدی صفوی که گاه ضعیف بودند، علمای پیرو و موافق اندیشه‌های کرکی، جایگاه خود را با وساطت در میان شاه و دیگر جناح‌های مدعی قدرت در دستگاه سیاسی محکم کردند (قمی، ۱۳۸۳، ۲/۸۶۵-۸۶۷)؛ تا آنجا که آنها سپس مطرح کردند حکومت و سیاست به طور کامل حق علماست و مدعی عدم وابستگی به نهاد سیاسی کشور شدند.

قدرت مطلق در دوران شاه عباس در دستان خود شاه باقی ماند و علما و قزلباشان در حاشیه قرار گرفتند. در این دوران شاهد کوتاهی دست دیگر عناصر قدرت و اقتدار و قدرت بی حد و حصر شاه در همه امور می‌باشیم (کمپفر، ۱۳۶۰، ۱۴). شاه عباس می‌بایست بار دیگر برای عدم نابودی میراث اسماعیل کمی تلاش می‌کرد و ایران را که حدود دوازده سال دچار تشتت گشته بود، یکپارچه می‌ساخت؛ لذا انحصار قدرت لازم بود و می‌بایست بعد از آنکه بار دیگر حکومت تثبیت شد، کم‌کم به علما به اقتضای امور توجه می‌کرد. برای شاه اهداف سیاسی وی بر همه چیز حتی مذهب و علمای آن ارجحیت داشت؛ لذا علما و فقهای دین و مذهب در زمان او استقلال نداشتند و از شاه پیروی داشتند. این مسئله وقتی وضوح بیشتری می‌یابد که لابه‌لای صفحات تاریخ می‌خوانیم صاحب منصبان دین را خودش تعیین می‌کرد (سانسون، ۱۳۷۷، ۲۰۱). علما هم در این زمان با شناختی که از شاه به دست آورده بودند با او تسامح و تساهل داشتند. می‌توان چنین برداشت نمود که پیگیری نظریات محقق کرکی در مورد نیابت عالم از سوی امام زمان در امور سیاسی در میان علمای پس از او که از قضا یکی از مهم‌ترین آنها میرداماد، نوه محقق کرکی بود، در این زمان

هنوز به گذر زمان نیاز داشت و هرگونه عمل شتابانه‌ای از سوی آنها با پاسخ سخت شاه روبه‌رو می‌شد. به همین خاطر، ترجیح دادند که بیشتر به فعالیت‌های مذهبی و تدریس مشغول شوند. سیاست شاهان در قبال علما در زمان دو جانشین بعدی شاه عباس تداوم یافت. علما هم محافظه‌کارانه، همواره به دنبال راهی برای نفوذ در دستگاه خلافت بودند؛ زیرا شاهد رفتارهای خشونت‌بار و قتل‌های فجیع شاه صفی در ابتدای حکومتش بودند و بر جان خود بیش از پیش ترسیدند؛ اما همچنان زیرمجموعه ساختار سیاسی باقی ماندند (منصوریخت و طاهری مقدم، ۱۳۸۹، ۱۳۴). مناسبات شاه عباس دوم با علما حسنه بود و در همین زمان زمزمه‌های یادآوری نظریه محقق کرکی در مورد حکومت علما در زمان غیبت امام معصوم به گوش می‌رسد؛ اما نه از جانب علمای بزرگ بلکه از جانب علمای کم‌اهمیت‌تر. آنها در کتاب‌های خود این نظریه را جانی تازه بخشیدند. شاردن به فردی به نام ملاقاسم اشاره می‌کند که ضمن اعتراض به سلطنت صفوی، فرزند شیخ الاسلام را برای جانشینی شاه مناسب می‌داند که بعد از این مسئله شاه برآشفته، تصمیم به قتل شیخ الاسلام و فرزند او گرفت؛ اما از آنها گذشت و ملاقاسم را به شیراز تبعید کرد (شاردن، ۱۳۳۶، ۱۴۴/۸-۱۴۳). دیدگاه علمای نزدیک به حکومت در این مسئله همراهی و تأیید شاه با سکوت در مورد این مسئله بود و حتی محقق سبزواری در پایان دوران شاه عباس دوم در تألیف اثر خود بار دیگر سلطنت صفوی را تأیید کرد (خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲، ۵۲۹ و ۵۳۰).

در دوران سلیمان و سلطان حسین که از ضعیف‌ترین پادشاهان صفوی بودند، شاهد اوج قدرت علما، مداخله در امور سیاسی و بازپس‌گیری نیابت امام دوازدهم توسط آنها که آن را حق ویژه خود می‌دانستند، هستیم و بدین صورت در کشور ایران که مذهب شیعه تا آن زمان تا حدی تثبیت شده بود، یکی از مصادر قدرت به حساب می‌آمدند؛ اما رابطه نزدیک علما با پادشاهان را ضروری می‌دانستند. البته نباید این نکته را از نظر دور داشت که پادشاهان قدرتمند صفویه نیز همچون شاه عباس نتوانسته بودند علما

را به طور کامل مهار کنند. در این رابطه داستانی نقل شده که هرچند ممکن است ساختگی باشد، ولی مؤید ادعای فوق است. در این داستان آمده است که نویسنده روحانی کتاب قصص العلماء، شاه عباس اول را در نامه‌ای این‌گونه خطاب قرار داده بود: «بانی ملک عاریه، عباس» که نشان می‌دهد او از خشم شاه ترسی نداشته است. شاه عباس هم در پاسخ، گستاخی وی را ندید گرفت و با ملایمت در پاسخ او نامه را به اسم «کلب آستان علی، عباس» امضا نمود که عبارتی بسیار عامه‌پسند بود که این عبارت عامه‌پسند نشانه آن است که شاه در برابر علما جایگاه والاتری برای خود، قائل نبود (Ahmad, ۱۹۷۶، ۱۲۱-۱۲۴).

اسماعیل اول احتمال داده بود که دعوت از علما و حضور آنان در دستگاه سیاسی به مثابه شمشیری دولبه خواهد بود که ممکن است روزی سبب تضعیف و زوال حکومت صفوی شود. این احتمال در عصر پادشاهی شاهان بی‌کفایت اواخر دوره صفوی که قادر به حفظ تعادل بین قدرت فزاینده علما در برابر دربار صفوی نبودند، به حقیقت پیوست. تا آنجا که مجتهدان از دعوای استقلال سیاسی خود تا بدانجا پیش رفتند که عملاً شاه را در کنترل خویش داشتند؛ به‌گونه‌ای که بنابر نظر بعضی منابع، یک گروه از مجتهدین حکومت مستقل مذهبی بالای سر شاه ایجاد کرده بود (حزین، ۱۳۳۴، ۲۲۱). فقها ادعای نیابت امام زمان (عج) از طرف دربار صفوی را قبول نداشتند و چون قادر بودند افکار عمومی را به سوی خود جلب کنند، از ضعف پادشاه صفوی در جهت استقلال خود از نهاد سیاسی بهره می‌جستند (سیوری، ۱۳۸۲، ۲۲۱-۲۲۵).

نتیجه‌گیری

فقه سیاسی شیعه از اندیشه علما و فقهای هم‌چون کرکی در حکومت صفویه در جنبه‌های گوناگون عملی و اندیشه تأثیرپذیرفته است. فعالیت‌های آنها به گسترش فقه شیعه انجامید و ریشه‌های آن را بارورتر ساخت و باعث بیرون‌آمدن تشیع از مهبجوریت شد.

گسترش فرهنگ شیعه، زمینه‌سازی برای متابعت از احکام فقه شیعه، توجه بیش از پیش به امر به معروف و نهی از منکر، توجه به منافع عامه مردم و رسیدگی به حقوق ایشان، مبارزه با انحرافات فرق صوفی مسلک، گسترش مدارس شیعی در سطح ایران و تقویت تمدن ایرانی و اسلامی نمونه‌ایی از آثار مثبت حضور و فعالیت‌های محقق کرکی بوده است. در بررسی اندیشه‌های نظری و عملی محقق کرکی از متفکران بزرگ فقهای تشیع در دوره صفویه در ایران، وی مبانی مشروعیت سیاسی را از حاکمیت الهی به صورت سلسله‌مراتبی از خداوند به پیامبر اسلام و ائمه معصومین و در عصر غیبت به مجتهد جامع‌الشرایط (ولی فقیه) تفویض شده می‌داند و در آثار او بحث مستقلی راجع به مبانی مشروعیت سیاسی در عصر غیبت به چشم نمی‌خورد. در زمان او چون صفویه به مشروعیت‌بخشی به حکومت خود نیازمند بودند، شاهان صفوی به وی مقام سیاسی هم‌رده خود اعطا کرده بودند. اما برای علمای بعد از او اوضاع بر وفق مراد پیش نرفت و شاه از سویی در صدد انحصاری نمودن قدرت برآمد و از سوی دیگر، ترس از قدرت‌گیری علما آنها را به حاشیه راند. هرچند روابط نهاد مذهب و نهاد قدرت نزدیک بود، اما در هر صورت علما در قالب نهاد مذهب زیرمجموعه ساختار سیاسی قرار گرفتند. آنها تنها در زمان شاهان ضعیف و ناکارآمد مجالی برای قدرت‌یابی مجدد یافتند و به یکی از مصادر قدرت در اواخر صفویه تبدیل شده بودند که همین مسئله یکی از عوامل سقوط صفویه شد.

منابع

کتابها

- افندی، میرزا عبدالله (۱۴۰۸)، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، به اهتمام سید احمد حسین اشکوری، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
- آقابزرگ تهرانی، محمدحسن (۱۴۰۸)، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت: دارالأضواء.
- بحرانی، یوسف بن احمد (۲۰۰۸)، لؤلؤة البحریین فی الاجازات و تراجم رجال الحدیث، قم: بی نا.
- پیچان، محمدجواد (۱۳۷۲)، محقق ثانی مقتدای شیعه، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- ترکمان، اسکندریک (۱۳۸۲)، تاریخ عالم آرای عباسی، محقق ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۰)، دین و سیاست در دوره صفوی، بی جا: انصاریان.
- حزین، شیخ محمدعلی (۱۳۳۴)، تذکره حزین، اصفهان: کتابفروشی تأیید.
- حسون، محمد (۱۴۲۳)، حیاة المحقق کرکی و آثاره، تهران: احتجاج.
- حلبی، ابوالصلاح حلبی (۱۳۶۲)، الکافی فی الفقه، تصحیح رضا استادی، اصفهان: امیرالمؤمنین.
- حورانی، آلبرت (۱۳۶۵)، هجرت علمای شیعه از جبل عامل به ایران، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران: بی نا.
- خاتون آبادی، عبدالحسین (۱۳۵۲)، وقایع السنین والاعوام، به کوشش محمدباقر بهبودی، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- خواندمیر، امیر محمود (۱۳۷۰)، تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب، تهران: بی نا.
- خوانساری، محمدباقر (۱۳۵۶)، روضات الجنات، ترجمه محمدباقر ساعدی، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- دانش پژوه، محمدتقی (۱۳۸۵)، فرهنگ ایران، تهران: بی نا.
- دوانی، علی (۱۳۶۴)، مفاخر اسلام، تهران: امیرکبیر.
- ذکاوتی قراگزلو، علیرضا (۱۳۸۳)، جنبش نقطویه، تهران: ادیان.
- روملو، حسن (۱۳۵۷)، احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: بابک.

- سانسون (۱۳۷۷)، سفرنامه، ترجمه محمد مهریار، اصفهان: انتشارات گل‌ها.
- سیوری، راجر (۱۳۷۲)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- (۱۳۸۲)، تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی، ترجمه عباسقلی غفاری فرد
- محمدباقر آرام، تهران: امیرکبیر.
- شاردن، ژان (۱۳۳۶)، سیاحتنامه، مترجم محمد عباسی، تهران: امیرکبیر.
- طهماسب (۹۶۰)، تذکره شاه طهماسب، به کوشش عبدالشکور، تهران: چاپخانه کاویانی.
- غفاری کاشانی، احمد بن محمد (۱۳۴۰)، تاریخ نگارستان، تصحیح مرتضی مدرس
گیلانی، تهران: حافظ.
- قمی، احمد بن حسین (۱۳۸۳)، خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، تهران:
دانشگاه تهران.
- کدیور، محسن (۱۳۷۷)، نظریه‌های دولت در فقه شیعه، تهران: نشرنی.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۰)، سفرنامه، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران: خوارزمی.
- مجلسی، محمدتقی (۱۳۷۴)، لوامع صاحبقرانی، قم: موسسه دارالتفسیر.
- محقق کرکی، علی بن حسین، نفحات اللاهوت فی لعن الجبت و الطاغوت، به کوشش
محمدهادی امینی، تهران: نینوا.
- (۱۴۰۹)، الرسائل، به کوشش محمد حسون، قم: کتابخانه
آیت‌الله مرعشی نجفی.
- (۱۴۰۸)، جامع المقاصد، قم: آل‌البيت.

فصلنامه‌ها

- حسینی‌زاده، سید محمدعلی (۱۳۸۰)، «محقق کرکی و دولت صفوی»، فصلنامه علوم
سیاسی دانشگاه باقرالعلوم، س چهارم، ش سیزدهم.
- حسینی قائم مقامی، سید عباس (۱۳۶۹)، «رابطه دو مفهوم دین و فقه»، کیهان اندیشه،
ش ۳۳.
- رحمتی، محمدکاظم (۱۳۹۱)، «عالم‌ان امامی و مبنای رفتار سیاسی آنان در دوره صفوی»،
فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، ش چهاردهم.

- گلی زواره، غلامرضا (۱۳۸۲)، «مهاجرت علمای لبنان به ایران»، فصلنامه درس‌هایی از مکتب اسلام، س ۴۳، ش نهم.
- منصوربخت، قباد و طاهری مقدم محمد (۱۳۸۹)، «جایگاه علما در دستگاه قدرت صفویه (دوران شاه عباس اول، شاه صفی و شاه عباس دوم)»، تاریخ ایران، شماره ۶۴/۵.
- یعقوب‌زاده، هادی (۱۳۸۸)، «فقهای مدیر (۲)؛ محقق کرکی فقیهی مدبر»، فصلنامه مدیریت در اسلام، ش دوازدهم.
- Ahmad, Aziz (1976), 'Safawid Poets and India', in Iran, XIV.